هوالعليم

آیا عرفان وتصوف یکی هستند؟

رابطه عرفان و تصوف

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آية اللّه حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

و

حضرت آیة اللّه الحاج سيّد محمد محسن حسيني تهراني

قدّس اللّه سرّهما

بسم الله الرّحمن الرّحيم‏

الحَمدُ للّه ربّ العالَمين‏

والصّلَاةُ علَى المَبعوثِ إلى الخَلائق أجمَعين

وآلِه الأوصياءِ المُنتَجَبين‏

ولعنَةُ اللهِ على أعدائهِم

مِن الأوّلين والآخرين إلى يومِ الدّين‏

# اتّحاد عرفان وتصوّف در حقيقت با اينكه فرهنگ مشرق زمین قائل به تفاوت آنها

امروزه اصطلاح صوفى با عارف در فرهنگ مشرق زمين به خصوص فارسى زبانان متفاوت گشته است.

حقيقت عرفان و تصوّف يكى است، و آن ادراك شهودى ذات اقدس حق و كشف خفيّات عالم وجود با بصيرت قلبى و علم حضورى است؛ و اين مسئله از زمان رسول خدا و در طىّ استمرار ولايت اهل‏بيت عليهم‏السّلام، در ميان برخى از اصحاب خاصّ آنان چون سلمان فارسى و اويس قرنى و مقداد بن اسود و ميثم تمّار و رشيد هَجرى و حبيب بن مظاهر اسدى و جابر بن يزيد جُعفى و محمّد بن مسلم و بِشر حافى و بايزيد بسطامى و معروف كرخى و سرىّ سقطى، و پس از زمان حضور و در عصر غيبت، امثال خواجه شمس‏الدّين حافظ شيرازى و شمس مغربى و شاه نعمت‏الله ولى و أبوسعيد أبوالخير و شيخ محمود شبسترى و مولانا جلال‏الدّين محمّد بلخى و شيخ عطّار نيشابورى و محيى‏الدّين عربى و ابن‏فارض مصرى و آقا سيّد مهدى بحرالعلوم و سيّد على شوشترى و جولا و آخوند ملّاحسينقلى همدانى و شيخ محمّد بهارى و آقا سيّد احمد كربلائى و آقا سيّد جمال‏الدّين گلپايگانى و آقا سيّد على قاضى و علّامه طباطبائى و آقا سيّد حسن مسقطى و آقا سيّد هاشم حدّاد و علّامه سيّد محمّدحسين حسينى طهرانى، تا به‏حال داير و ساير بوده است. البتّه بسيارى ديگر از نخبگان معرفت و توحيد بوده‏اند، چون مرحوم آخوند ملامحمّدجعفر كبودر آهنگى و سلطان محمّد جنابذى و مرحوم انصارى همدانى و ديگران كه ذكر همه آنان از حوصله اين مقاله خارج مى‏باشد.

مرحوم علّامه طهرانى راجع به استاد وحيد اخلاق، آقا سيّد على قاضى چنين مى‏فرمودند:

مرحوم قاضى داراى دو جنبه علم و عرفان بود؛ يعنى در علوم ظاهريّه فقيهى عظيم و عالمى جليل، و در علوم باطنيّه عارفى واصل و انسانى كامل بود كه أسفار اربعه را طى نموده، و جمع‏ ميان ظاهر و باطن و شريعت و طريقت، او را بتمام‏معنى‏الكلمه به وادى حقيقت على‏التّحقيق رهبرى نموده بود.

به علمايى كه پيوسته به نوشتن كتب ظاهرى و بحث‏هاى بلاطائل و مفصّل اصول فقه مى‏پرداختند و بالنّتيجه دستشان از معرفت تهى مى‏ماند، خرده مى‏گرفت و در نزد شاگردان خود اين طريقه را تقبيح مى‏نمود.

و هم‏چنين با دراويش و متصوّفه‏اى كه به ظاهر شرع اهمّيت نمى‏دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و مى‏فرمود:

«سلوك راه خدا با عدم اعتناى به شريعت كه نفس راه و طريق است، جمع ميان متضادّين و يا متناقضين است».

خودش به‏قدرى در اتيان مستحبّات و ترك مكروهات ساعى و كوشا بود كه در نجف اشرف در اين امر ضرب‏المثل بود؛ به‏طورى‏كه بعضى از معاندين و كورچشمانى كه قدرت تابش اين نور و حقيقت را نداشتند و هميشه در حوزه‏ها و بالأخص در نجف هم كم و بيش يافت مى‏شوند و لانه مى‏نمايند و تا بتوانند به‏واسطه اتّهامات مى‏خواهند چهره حقيقى عارفى جليل و انسانى وارسته را مسخ كنند، مى‏گفتند:

«اين درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و ترك مكروهات قاضى براى گول زدن عامّه و شبهه در طريق است، وگرنه وى يك صوفى است كه به هيچ چيز معتقد نيست و ملتزم نيست»!!

روزى در مجلسى عظيم كه بسيارى از مراجع و علماى فقه و حديث، از جمله مرحوم آيةالله آقا سيّد ابوالحسن اصفهانى و آقا ضياءالدّين عراقى و غيرهما بودند و كلام در ميانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضى با صداى بلند به‏طورى‏كه همه بشنوند فرمودند: «نِعمَ الرّجُلُ أن يكونَ فَقيهًا صوفيًّا». و اين، مانند ضرب‏المثل‏ها از كلمات مرحوم قاضى به‏جاى ماند.

فقيه يعنى عالم به شريعت و احكام؛ و صوفى يعنى عالم به راه‏هاى نفس أمّاره و طريق جلوگيرى از دام‏هاى شيطان، و مبارز و مجاهد با مشتهيات نفسانى براى رضاى خاطر ربِّ محمود و پروردگار منّان ذو الطَّول و الإحسان.[[1]](#footnote-1) - انتهى كلام علّامه طهرانى.

مكتب و طريقت تمامى اين عرفاى بالله و اولياى الهى فقط منحصر در معرفت ذات حق به نحو شهود و ادراك قلبى است، كه با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنيا و رفض جميع انانيّت‏ها و شوائب نفس امّاره و طىّ مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوريّه، به معرفت ذات پروردگار نائل آمده و در حريم قدس او مأوى گزيدند، و ديگران را به اين معرفت و شناخت دعوت كرده‏اند.

من كه ملول گشتمى از نفس فرشتگان \*\*\* قال و مقال عالمى مى‏كشم از براى تو

جايى كه رسول گرامى اسلام فرمود:

«لي مَعَ اللهِ وَقتٌ لا يسَعُنى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ ولا نَبيٌّ مُرسَلٌ»؛[[2]](#footnote-2)

و يا هم‏چنان‏كه مرحوم آقا سيّد هاشم حدّاد مى‏فرمود: ما جايى هستيم كه جبرئيل را قدرت نزديك شدن به آن نيست، و از ادراك مرتبه وجودى ما عاجز است.

اگر ذرّه‏اى زين نمط بر پرم \*\*\* فروغ تجلّى بسوزد پرم

البتّه اين بنده در جلد دوّم كتاب اسرار ملكوت راجع به مرتبه عرفاى الهى و خصوصيّات آن و آثار آنان تا حدودى توضيح داده‏ام.

# پيدا شدن عدّه‏اى محتال و مكّار و دنياپرست در عرصه عرفان و تصوّف‏

امّا برخى از اهل ريا و خدعه و مكر در زمان ائمّه عليهم ‏السّلام چون سفيان ثورى[[3]](#footnote-3) پديد آمدند و در مقابل مكتب وحى و طهارت، مردم را به دور خود جمع نمودند و با تظاهر به گوشه‏گيرى و زهد و إعراض از دنيا، عرصه انحراف و اعوجاج را براى مردم عوام فراهم آوردند، و با لقب صوفى موجب بدنامى اين اسم و صاحبان اصلى و واقعى آنها گشتند؛ و اين مسئله در طول تاريخ هم‏چنان استمرار يافت، و هر دو دسته از اهل توحيد و شهود و افراد محتال و مكّار و دنياپرست در اين عرصه به ظهور رسيدند.

خواجه حافظ شيرازى از سالك وارسته و سائر سير حرم إله، به صوفى ياد مى‏نمايد:

صوفى ار باده به اندازه خورد نوشش باد \*\*\* ورنه انديشه اين كار، فراموشش باد[[4]](#footnote-4)

و يا در جاى ديگر مى‏فرمايد:

سحرگه رهروى در سرزمينى \*\*\* همى گفت اين معمّا با قرينى‏

كه اى صوفى شراب آنگه شود صاف \*\*\* كه در شيشه برآرد اربعينى[[5]](#footnote-5)

ليكن در مقابل اين افراد از اهل سير و سلوك و صلاح، به دسته ديگر از اهل نفاق و مكر و خدعه سخت مى‏تازد:

نقد صوفى نه همه صافى بى‏غش باشد \*\*\* اى بسا خرقه كه مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محك تجربه آيد به ميان \*\*\* تا سيه روى شود هركه درو غش باشد[[6]](#footnote-6)

و نيز مى‏فرمايد:

صوفى نهاد دام و سر حقّه باز كرد \*\*\* بنياد مكر با فلك حقّه‏باز كرد

بازىّ چرخ بشكندش بيضه در كلاه \*\*\* زيرا كه عَرض شعبده با اهل راز كرد

فردا كه پيشگاه حقيقت شود پديد \*\*\* شرمنده رهروى كه عمل بر مجاز كرد

حافظ مكن ملامت رندان كه در ازل \*\*\* ما را خدا ز زهد و ريا بى‏نياز كرد[[7]](#footnote-7)

و لذا بسيارى از ارباب فن را عقيده بر آن است كه مصداق اين دو عنوان يكى است، بدين معنى كه اگر مقصود از عرفان، ادراك شهودى‏ ذات اقدس حق و فناءِ بالله و بقاءِ بالله باشد، اطلاق عارف و صوفى و درويش به فرد واجد آن، اطلاقى حقيقى و واقعى است؛ و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخى از اصطلاحات و انجام پاره‏اى از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‏گيرى و ايراد بر علما و بزرگان از صلحاى شريعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به اين امور، هر سه عنوان اطلاق مى‏شود.

# اطلاق صوفى به مرحوم آخوند ملّا حسينقلى همدانى و مرحوم انصارى همدانى‏

نقل مى‏كنند: عدّه‏اى از معمّمين اهل ظاهر، نسبت به مرحوم آيةالله عارف كامل و مربّى اخلاق، استاد الكلّ، آخوند ملّاحسينقلى همدانى، نسبت‏هاى ناروا و زشتى روا داشتند و درصدد ايذاءِ ايشان برآمدند، و در نامه‏اى به مرحوم شربيانى - مرجع تقليد وقت - او را به عنوان صوفى خطاب نمودند. مرحوم شربيانى در پاسخ آنان فرمود:

«اگر صوفى آن است كه شخصيّتى مثل آخوند مصداق آن است، اى كاش خداى متعال مرا نيز از جمله صوفيّه قرار مى‏داد»![[8]](#footnote-8)

و نيز پس از فوت مرحوم آيةالله، عارف واصل، شيخ محمّدجواد انصارى همدانى، عدّه‏اى ايشان را به عنوان صوفى در مجالس و محافل معرّفى مى‏نموده، و با تهمت‏ها و نسبت‏هاى وقيحْ درصدد كوبيدن و تدمير شخصيّت علمى و روحانى اين ولىّ الهى برآمدند؛ در اين‏وقت مرحوم آيةالله آخوند ملّا على همدانى، كه جنبه مرجعيّت را نيز حائز بودند، در اعلاميّه‏اى براى اقامه مجلس ترحيم نوشتند:

«إذا ماتَ العالِمُ ثُلِمَ فِي الإسلامِ ثُلمَةٌ لا يسُدُّها شَي‏ءٌ»؛[[9]](#footnote-9)

«اگر عالمى از پويندگان طريق هدايت و مكتب راستين اهل‏بيت عصمت (آنان كه‏ در وصفشان امام جعفر صادق عليه‏السّلام فرمود: «أنتُم واللهِ نورٌ فى ظُلُماتِ الأرضِ»! شما قسم به خدا نور الهى و چراغ هدايتيد در تاريكى‏هاى عالم مادّه و ظلمات كثرات دنيا!") بميرد، شكافى در اسلام پديد آيد كه هيچ‏گاه ترميم و اصلاح نخواهد شد.»

از آنجا كه محوريّت اين مقاله بر لزوم و ضرورت سير و سلوك إلى الله است، و بيان اينكه توجّه نفس به حقايق افعال و عبادات و پيروى انسان از استاد كامل و عارف واصلْ اصل لايتغيّر و مسلّم براى ترقّى و تكامل است، لذا پرداختن به مسئله عرفان و تصوّف موجب تطويل بلاطائل و خروج از مقصد و منظور بحث خواهد بود، و بدين مقدار از توضيح در اين باب اكتفا مى‏شود. گرچه كلمات بزرگان در اين مسئله متفاوت است، امّا آنچه كه به نظر نگارنده مى‏رسد همان است كه معروض شد، و هيچ فرقى بين مصداق اين دو عنوان، چه مصداق فرد عارف كامل و سالك واصل و چه مصداق فرد متظاهر و رياكار آن نمى‏باشد.[[10]](#footnote-10)

# اتحاد حقیقت تشیع و تصوف در کلمات مجلسی اول و علامه حلی رضوان الله تعالی علیهما

در كتاب‏ تشويق السالكين‏ كه مرحوم ملّا محمّد تقى مجلسى (ره) درباره لزوم تصوّف و سلوك نوشته است، اثبات نموده است كه: حقيقت تصوّف و تشيّع يك‏چيز است، و صوفى به معناى زاهد از دنيا و راغب به آخرت و ملتزم به تطهير باطن است، و علماى اعلام اسلام همگى صوفى بوده‏اند؛ و از جمله افرادى را كه‏ نام مى‏برد خواجه نصيرالدّين طوسى، و ورّام كندى، و سيّد رضى‏ الدّين على‏بن طاووس، و سيّد محمود آملى (صاحب كتاب نفائس الفنون)، و سيّد حيدر آملى (صاحب تفسير بحرالأبحار)، و ابن فهد حلّى، و شيخ ابن ابى‏جمهور أحسائى، و شيخ شهيد مكّى، و شيخ بهاءالدّين عاملى، و قاضى نورالله شوشترى كه از سلسله عليّه نوربخشيّه است. و در كتاب مجالس المؤمنين به دلايل قويّه اثبات مى‏كند كه جميع مشايخ مشهور شيعه بوده‏اند.

و علّامه حلّى در كتاب امامت از شرح تجريد گويد:

به تواتر منقول است كه حضرت أميرالمؤمنين عليه‏السّلام سيّد و سرور أبدال بوده‏اند، از همه اطراف عالم به خدمت آن حضرت عليه‏السّلام مى‏آمدند به جهت آموختن آداب سلوك و رياضات و طريق زهد و ترتيب احوال و ذكر مقامات عارفين.

و شيخ ابويزيد بسطامى فخر مى‏كرد به آنكه سقّا بود در خانه حضرت صادق عليه ‏السّلام، و شيخ معروف كرخى- قدّس سرّه العزيز- شيعه خالص و دربان حضرت رضا عليه‏السّلام بود تا از دنيا رحلت كرد.[[11]](#footnote-11)

و هم علّامه حلّى در كتاب‏ منهاج‏الكرامة در جائى‏كه مفاخرت حضرت أمير را مى‏شمارد مى‏گويد كه:

«علم طريقت منسوب است به حضرت أمير المؤمنين عليه ‏السّلام، و صوفيّه كلّهم نسبت فرقه [خرقه‏] خود را به آن حضرت مى‏دهند».[[12]](#footnote-12)

# اصل تصوّف صافى نمودن باطن است از زنگ ما سوى

و حاصل سخن آنكه اصل تصوّف صافى نمودن باطن است از زنگ ماسوى، و متخلّق شدن به اخلاق الله، و تحصيل كمالات روحانى، و رسيدن به مقام قرب و معرفت عيانى، و متابعت تامّه از شريعت مصطفوى و طريقت مرتضوى عليهماالسّلام؛ چنان‏كه از مشايخ اين طائفه كسانى بوده‏اند كه از علوم ظاهرى نيز هر يك سرآمد زمان خود بودند، چنان‏كه از تصانيف ايشان معلوم است، مثل: مولاناى رومى، و شيخ علاء الدّوله سمنانى، و شيخ شهاب‏الدّين سهروردى صاحب‏ حكمت اشراق‏، و شيخ محيى‏الدّين عربى صاحب فتوحات، و شيخ عبد الرّزاق كاشى صاحب تأويلات، و شيخ أبوحامد غزالى، و شيخ روزبهان صاحب تفسير عرائس، و شيخ عطّار و غيرهم.[[13]](#footnote-13)

1. مطلع انوار، ج 2، ص 54. [↑](#footnote-ref-1)
2. ديوان حافظ، غزل 417. [↑](#footnote-ref-2)
3. روضة المتقين فى شرح من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 218؛ تفسير الصافى، ج 1، ص 118. اسرار ملكوت، ج 2، ص 117: «براى من در وقت حضور در مقام عزّوجلّ حضرت حق، يك موقعيّتى است كه هيچ ملكى از ملائكه مقرّب و نه پيامبرى از مرسلين، تحمّل آن مقام را نمى‏تواند بكند». [↑](#footnote-ref-3)
4. بوستان سعدى، در نيايش خداوند، فى نعت سيّد المرسلين عليه الصّلاة و السّلام:

اگر يك سر مو فراتر پرم \*\*\* فروغ تجلّى بسوزد پرم‏ [↑](#footnote-ref-4)
5. جهت اطّلاع بيشتر رجوع شود به امام شناسى، ج 5، ص 188. [↑](#footnote-ref-5)
6. ديوان حافظ، غزل 167. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، غزل 114. [↑](#footnote-ref-7)
8. مهر تابان. ص 323. [↑](#footnote-ref-8)
9. المحاسن، ج 1، ص 233. [↑](#footnote-ref-9)
10. الكافى، ج 8، ص 275. [↑](#footnote-ref-10)
11. تشويق السّالكين، ص 15؛ و اصل مطلب در: كشف المراد فى شرح تجريد الإعتقاد، از طبع صيدا، ص 249 در باب شرائط امام ‏[و طبع مؤسّسة نشر الإسلامى، المسألة السابعة، ص 396، سطر 20] است و ما در ص 96 و 97 از جنگ شماره 14[مطلع انوار، ج 3، ص 136 و 137] آورده‏ايم. [↑](#footnote-ref-11)
12. [منهاج الكرامة، ص 163:«وأمّا علم الطريقة فإليه منسوبٌ؛ فإنّ الصوفيةَ كلّهم يُسنِدونَ الخِرقَةَ إليه». ( محقّق)] [↑](#footnote-ref-12)
13. مطلع انوار، ج ‏5، ص 37. [↑](#footnote-ref-13)